

اقتباس از نوشته‌های فروید

فراموشی اسامی خاص بر مبنای روانشناسی

دکتر غلامرضا بهرامی* دکتر جواد نوربخش** دکتر عزالدین معنوی**

فروید بسال ۱۸۹۸ در مجله روانپزشکی و پی‌شناسی تحت عنوان «مکانیسم روانی فراموشکاری» مقاله کوتاهی منتشر کرد. او در این مقاله از بین پسرانده‌های بیمارانی که خود آنها را روانکوی کرده بود نمونه‌های جالبی برای ارائه فراموشی گاهگاهی اسامی خاص ذکر نموده و در آخر باین نتیجه رسیده بود که مسأله توقف این فعالیت روانی (بخاطر آوردن) باین آسانی نبوده و احتیاج به توجیه و توضیح بیشتری از لحاظ اهمیت موضوع دارد. بطور معمول اگر از روانشناسی پرسند این مسأله را که شخص گاهی اسم کسی را بخاطرش نمی‌آید با وجودیکه او را می‌شناخته است چگونه توجیه می‌کند، او باین جواب اکتفا خواهد کرد که اسامی خاص از محتویات دیگر ذهن آسانتر فراموش میشوند و شاید هم سعی کند دلایل قانع‌کننده دیگری برای این «فراموشکاری» بیاورد.

اما بعقیده فروید در این نوع موارد چیزی فراموش نمیشود بلکه بعکس چیز غلطی بخاطر می‌آید.

مثلاً موقعیکه شخصی کوشش میکند نام خاصی را بخاطر آورد در عین حال شمار زیادی اسامی دیگر (عوضی و مشابه) بخاطرش می‌آید که او فوراً آنها را بعنوان غلط و نادرست باز می‌شناسد، اما این اسامی با اصرار هرچه تمامتر بذهن هجوم می‌آورند بنابراین میتوان گفت عملی که باید بیافتن اسم مورد نظر کمک کند جایجا شده و باین

* استاد دانشکده پزشکی

** دانشیاران دانشکده پزشکی

ترتیب منجر به پیدایش اسامی بدلی و عوضی در ذهن میگردد .

بنظر فروید این عمل روانی جابجا شدن بمیل و اراده انجام نشده بلکه درست از روی نقشه و مسیر قابل محاسبه و منظم بطور ناخود آگاه جریان پیدا میکند یا بعبارت دیگر این اسم (یا اسامی) عوضی و بدلی با اسمی که بدنبال آن میگردیم ارتباط مستقیمی دارد.

فروید میگوید: در مثالی که من برای تحلیل روانی انتخاب و در مجله روان پزشکی سال ۱۸۹۸ شرح داده بودم موضوع یادآوری اسم استادی مطرح بود که روی دیوارهای کلیسای ارویتو (Orvieto) تابلوی جالبی تحت عنوان «آخرین دآوری» نقاشی کرده بود و من سعی میکردم اسم مزبور را بخاطر آورم ولی بیهوده بود و بجای آن استاد که نامش سینورلی (Signorelli) بود مرتب اسامی دو نقاش دیگر بنام بوتیچلی (Botticelli) و بولترافیو (Boltraffio) بخاطر میآمد ولی من فوری آنها را از ذهن خود دور میکردم چون غلط بودن آن اسامی را تشخیص میدادم . وقتیکه طرف صحبت من اسم درست و صحیح آن نقاش یعنی سینورلی را بر زبان راند فوراً آنرا شناخته و در صحت آن هیچگونه تردیدی بخود راه ندادم.

موقعیکه سعی کردم تحقیق کنم که تحت چه تأثیراتی و از راه کدام تداعی این اسم بوتیچلی یا بولترافیو در ذهن من بجای اسم سینورلی تداعی شده است متوجه نکات زیر شدم:

دلیل اینکه اسم سینورلی بخاطر من نمیآمد نه بعلت عجیب و غریب بودن آن اسم بود و نه خصوصیت روانی و یا روانشناسی یا چیز دیگری که با اسم مزبور مربوط باشد در کار بود (نه طنین مخصوص داشت و نه باموضوع دیگری مربوط بود). حتی اسمی را که من فراموش کرده بودم مانند اسم عوضی دیگری که بخاطرم آمده بود یعنی بوتیچلی مانوس و آشنا می آمد و حتی بیشتر از نام بولترافیو برایم آشنا بود و تنها آنچه که من از بولترافیو میدانستم این بود که وی بیشتر بمکتب میلان منسوب بوده است. موضوعی که منجر بفراموشی اسم سینورلی شده بود از این قرار بود که با همسفری خارجی با درشکه از شهر راگورا (Ragoura) در دالماس بایستگاه هرزگوئین میرفتم ضمن مسافرت از سفر بایتالیا صحبت کردیم و من از همسفر بیگانه خود سوال کردم که آیا او در اوروتیو بوده است و آیا در آنجا نقاشی های مشهور استاد... (فراموش شده) را دیده است یا خیر؟

اما موضوع فراموشی این اسم موقعی روشن میشود که یاد صحبتی بیفتم که درست قبل از این موضوع اتفاق افتاده است و موجب شده است که از یادآوری این اسم جلوگیری نماید.

درست کمی قبل از اینکه از همسفر خود بپرسم که آیا در اوروتیو بوده است یا خیر، درباره آداب و رسوم ترکهای که در شهرهای بزنی (Bozni) و هرزگوئین (Herzegovine) زندگی میکردند بتفصیل بحث کرده بودیم و من در ضمن صحبت گفته بودم که از یکی از همکارانم که بن آنها طبابت میکرد شنیده‌ام که ترکها با اعتماد کامل بپزشک و تسلیم محض در قبال تقدیر و قضا و قدر از خود مواظبت و نگهداری میکنند. زمانی که پزشک یکی از آنها بگوید که بیمارش علاجی ندارد پاسخ میدهد Sir (آقا) (بآلمانی Herr) چه میشود کرد یا چه میتوان گفت، اگر بیمار ما قابل نجات بود تو حتماً او را نجات میدادی. حالا با کمی دقت معلوم میشود در این جملات «بزنی»، «هرزگوئین» و Sir (آقا) هم ذکر شده که میتوان آنها را در يك رشته تداعی بین اسم «سینورلی» و «بوتیچلی» و «بولترافیو» جایگزین نمود.

من تصور میکنم که رشته افکار مربوط به عادات و رسوم ترکهای که در بزنی زندگی میکنند باینجهت میتواند استه است جریان فکر مرا مختل کند که قبل از اینکه فکر مزبور پایان یابد، من دیگر بآن دقت نکرده و بیاد قصه دیگری افتاده بودم که در حافظه من نزدیک قصه اولی قرار داشت و میخواستم آنرا هم برای هم سفرم تعریف کنم. موضوع دومی این بود که این ترکها لذت جنسی را از هر چیزی مهم‌تر دانسته و در موارد اختلالات جنسی آنچنان حالت یأس و نومیدی بآنها دست میدهد که باوضع تسلیم و رضای آنها در قبال خطر مرگ کاملاً تناقض دارد. یکی از بیماران همان دوست پزشک من يك مرتبه گفته بود «آقا تو میدانی وقتی که قدرت جنسی از کار میافتد دیگر زندگی لطفی ندارد».

فروید میگوید اما من این جمله را برای آن با همسفر خارجی خود در میان نگذاشتم که نمیخواستم با او وارد این قبیل بحثها بشوم و از اینگونه مطالب سخنی بمیان آورم بهمین جهت این موضوع را ادامه ندادم ولی ممکن است در فکر من این مطلب با موضوع «مرگ و جنسیت» Death and Sexuality هم تداعی پیدا کرده باشد. مطلب دیگری که بایستی در اینجا ذکر شود این است که من در آن موقع تحت تأثیر بعدی خبری هم بودم که چند هفته قبل از آن، موقع اقامت کوتاه خود در شهر

«ترافوا» Trafoi دریافت کرده بودم و این خبر مربوط بیکمی از بیماران من بود که برایش زیاد زحمت کشیده بودم و بالاخره او بعلت اختلال جنسی شفا ناپذیرش خودکشی کرده بود. با آنکه من بطور قطع میدانم که هنگام مسافرت در هرزگوئین این اتفاق و خبر متأثر کننده و تمام مسائل دیگری که بآن مربوط بودند اصلاً بفکرم نیامد اما جور شدن کلمه «ترافوا» با «بولترافیو» مرا وادار میکند که فرض کنم با اینحال بقایای این خاطره در حالت آن روز من مؤثر واقع شده است.

با این تفصیل من دیگر نمیتوانم فراموش کردن اسم سینورلی را بعنوان يك مسأله اتفاقی بنگرم و بایستی اقرار کنم که در اینجا تحت تأثیر يك محرك Motive قرار گرفته بودم بطور قطع همین محركها بودند که باعث قطع شدن رشته افکار من و بازگو نکردن آن برفیق همسفرم شده بودند (افکار درباره عادات و رسوم ترکها و غیره) و باز همین محرکها بودند که طوری باصطلاح مرا تحت تأثیر قرار داده بودند که تمامی افکار مربوط را از میدان شعور روشن من خارج ساخته و ذهن مرا شاید متوجه همان خبر که در شهر ترافوا اتفاق افتاده بود نموده بودند.

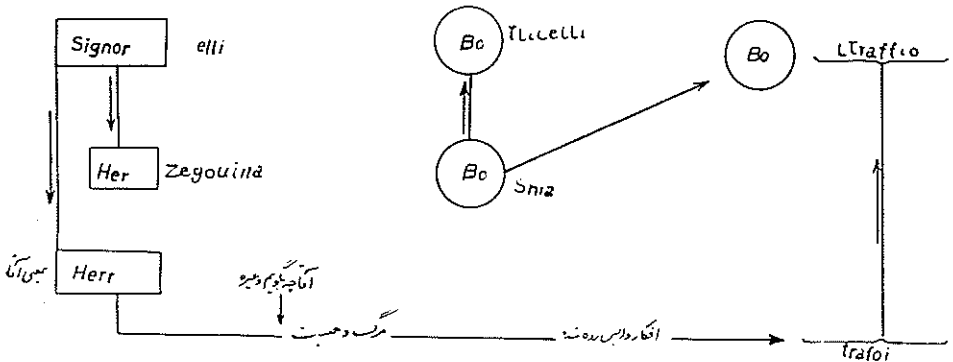
قدر مسلم آنست که من میخواستم موضوع دیگری غیر از نقاش کلیسای شهر ارویتو را فراموش کنم ولی همین موضوع دیگر با اسم استاد شهر ارویتو بنحوی تداعی پیدا کرد که من بخطا رفته و با آنکه قصد داشتم که آن موضوع دیگر را فراموش کنم برخلاف میل و اراده خود اسم نقاش معروف کلیسای شهر ارویتو را از یاد بردم. عدم مبل بیاد آوری بیشتر برای موضوع دیگری بود ولی عدم قدرت یاد آوری بجای آن، شامل اسم استاد شده بود.

بی شک اگر این عدم تمایل و قدرت یاد آوری مربوط بیک موضوع واحد بود مشکل زودتر حل میشد. پس از این توضیحات معلوم میشود اسامی بدلی و عوضی هم که بخاطر من آمده بود چندان بیمورد نبودند زیرا اسامی مزبور در واقع چیزی را که من خواستم فراموش کنم و موضوعی را که مایل بودم بخاطر بیاورم بیک میزان بیاد من می انداختند و مبین این موضوع بودند که قصد من در فراموش کردن نه چندان موفقیت آمیز و نه چندان باشکست توأم بوده است.

نکته جالب دیگر ماهیت عجیب تداعی است که بین اسم فراموش شده و موضوع واپس زده شده (مرگ و جنسیت و غیره) که ضمناً حاوی اسامی «بزنی» «هرزگوئین» و «ترافوا» میباشد، بعمل آمده است.

طرح زیر که در مقاله سال ۱۸۹۸ چاپ شده بطرز بهتری این ارتباطها و تداعیها

را مجسم میسازد.



در طرح فوق اسم سینورلی بدو قسمت تجزیه و تقسیم شده است. یک زوج از سیلابهای این اسم «elli» عیناً در یکی از کلمات بدلی و عوضی بدون تغییر تکرار شده است (در اسم بوتیچلی). در حالیکه قسمت اول آن یعنی کلمه سنور که بمعنای آقا است چون ترجمه آن بزبانهای انگلیسی و آلمانی Sir و Herr است از این راه با آن اسمی که در موضوع واپس زده شده نهفته بوده است گرچه روابط و تداعیهای مختلفی پیدا نموده است ولی بهمین علت از خاطره محو شده و دیگر بیاد نیامده است. ضمناً نحوه تشکیل شدن اسامی عوضی و مشابه طوری است که موضوع جابجا شدن تداعیها و ارتباطات (برای اسامی هرزگوین و بزنی) را بدون توجه بمعنی طنین سیلابها میتوان خیلی محتمل دانست. در واقع این کار خیلی شبیه حل یک معمای ربوس (Rebus) است که یکی از سرگرمیها و بازیهای اجتماعی متداول میباشد. جالب اینست که شعور روشن من در تمام این جریانها و پیدایش اسامی بدلی بجای سینورلی کاملاً بیخبر بوده است.

وقتی بظاهر نگاه کنیم بین موضوعی که در آن اسم سینورلی پیدا میشود و موضوع دیگری که فعلاً بفکر رسیده ولی واپس زده شده و در آن این سیلابهای مشابه تکرار شده است (بهتر است حروف مشابه بگوئیم) در وهله اول هیچگونه رابطه‌ای بنظر نمیرسد. ضمناً شاید بیمورد نباشد تذکر دهیم که آنچه را تا اینجا گفتیم با آنچه

که روانشناسان درباره شرایط یادآوری و فراموش کردن مطالب و لزوم پاره‌ای ارتباطات و موقعیت‌های مربوط با آنها گفته‌اند بهیچوجه تضادی ندارد. فقط در پاره‌ای موارد علاوه بر عواملی که از زمانهای سابق بعنوان علل فراموشی شناخته شده‌اند ما محرک دیگری را هم اضافه کرده و باینترتیب مکانیسم غلط بیاد آوردن را روشن کرده‌ایم البته همان شرایطی را که روانشناسان برای فراموشی قبول دارند برای منظور ما هم ضروری و قابل استفاده میباشند. زیرا تنها تحت تأثیر آن شرایط است که موضوع واپس زده از راه تداعی با اسمی که بدنبال آن میگردیم ارتباط برقرار کرده و باین ترتیب در عمل واپس زدن آن سهیم میشود. شاید برای يك اسم دیگری باشرايط ياد-آوری مساعدتر و سهل تر این امر اتفاق نیافتد، زیرا يك موضوع واپس زده بسیار محتمل است که پیوسته فشار بیاورد که از راه دیگری خود را بنمایاند ولی تنها موقعی باین هدف میرسد که شرایط مساعد و موافق برایش داشته باشد. در موارد دیگر عمل واپس زدن بدون اختلال کنشی یا صحیح بگوئیم، بدون علامت مرضی انجام میشود.

اگر بخواهیم مطالبی را که درباره شرایط فراموش کردن يك اسم توأم با غلط بیاد آوردن گفته‌ایم خلاصه کنیم نتایج زیر بدست میآید:

۱- بایستی آمادگی و استعداد مخصوصی برای فراموشی آن اسم وجود داشته باشد.

۲- بایستی يك فرایند واپس زدن که مدت کوتاهی قبل از آن انجام شده وجود داشته باشد.

۳- باید نوعی تداعی ظاهری بین نام مورد بحث و مطلبی که قبلاً واپس زده شده امکان داشته باشد.

برای شرط اخیر بایستی ارزش زیادی قائل شد. زیرا حتی در مواردی که خفیف‌ترین تداعی وجود دارد این موضوع امکان پذیر میباشد.

مسأله دیگری که عمیق و مهمتر میباشد این است که ببینیم آیا چنین تداعی ظاهری واقعاً همان شرط کافی را برای آنکه مطلب واپس زده شده بتواند باعث اختلال در یادآوری اسم مورد نظر بشود واجد است یاخیر؟ و آیا مستلزم آن نیست که ارتباط

عمیق‌تری بین این دو موضوع وجود داشته باشد. در یک بررسی سطحی شخص خواهد گفت که این شرط دوم لازم نیست و همان تقارن زمانی حتی در موضوعاتی که کاملاً از هم مجزا و متمایز هستند کافی است. اما در یک تحقیق عمیق‌تر بنظر میرسد که اغلب آن دو موضوعی که با تداعی ظاهری بهم مربوط شده‌اند (موضوع و سپس زده شده و موضوع جدید) گذشته از آن از نظر محتوی و معنایی نیز با هم رابطه دارند و در مثال «سینورلی» وجود چنین ارتباطی را میتوان نشان داد.

طبیعی است که ارزش نتایجی که از مطالعه درباره اسم (سینورلی) بدست آوردیم باین مسأله مربوط میشود که آیا این مورد و مثال در حکم یک نمونه تپیک که ارزش کلی دارد بایستی تلقی شود یا خیر؟ فریود معتقد است که موضوع فراموشی اسم خاص توأم با یادآوری غلط (همانطور که در مثال سینورلی نشان داده است) بسیار شایع است. و در موارد دیگر هم توانسته است این موضوع را از راه واپس زدن توجیه نماید.

ضمناً نکته دیگری را هم که مؤید ارزش کلی داشتن تجزیه و تحلیل مذکور در سطور قبلی است بایستی تذکر داد. چون بنا بگفته فریود ماحق نداریم حتی موارد فراموشی اسامی خاص را که توأم با یادآوری غلط هستند از مواردیکه در آنها اسامی عوضی و غلط توانسته‌اند خود را بگنجانند جدا کنیم. زیرا این اسامی بدلی در بعضی موارد یکباره و خود بخود می‌آیند و در موارد دیگر هم که بخودی خود ظاهر میشوند میتوان با تمرکز دقت و توجه بالاخره آنها را ظاهر نمود آنگاه معلوم میشود که آنها هم با موضوع واپس زده شده و اسم خاص مورد نظر همان ارتباطاتی را که اسامی بدلی خود بخودی داشته‌اند دارا میباشد. پس برای آنکه اسامی عوضی و غلطی مورد آگاهی ما واقع شوند بنظر میرسد دو عامل مهم در کار باشد: اول کوشش برای دقت و دوم یک عامل تعیین کننده داخلی که در واقع بموضوع روانی مربوط است.

بعقیده فریود عامل اخیر معادل آن سهولتی است که بطور کم و بیش تداعیهای ظاهری مورد لزوم بین دو عامل را برقرار میسازد. بدین ترتیب تعداد زیادی از موارد فراموشی اسامی خاص هم که با یادآوری غلط توأم میباشند مربوط بمواردی که اسامی بدلی در آنها تشکیل میشود میباشد و برای آنها هم مکانیسم مثال سینورلی صادق است.

فریاد این بحث را باجملات محتاطانه زیر پایان می‌دهد: «با اینحال من جرئت این ادعا را ندارم که تمام موارد فراموشی اسامی خاص خود را بتوانم در این گروه‌های دهم . بدون شك مواردی از فراموشی اسامی خاص وجود دارد که در آنها موضوع شاید خیلی آسانتر از این باشد . من خیال می‌کنم که بایستی با احتیاط قبول کرد که گذشته از موارد ساده فراموش کردن اسامی خاص يك فراموشی دیگری هم که علت آن واپس زدن است وجود دارد.»